

روزا لوکزامبورگ و بین الملل چهارم^۱

هم اکنون در فرانسه و جاهای دیگر کوشش هایی می شود تا لوکزامبورگیسم را چونان سنگری به نفع ساتریست های چپ و بر علیه بلشویک-لنینیست ها ترسیم نمایند. این موضوع می تواند اهمیت برجسته ای کسب کند. شاید ضروری باشد در آینده نزدیک مقاله جامعی در باره لوکزامبورگیسم واقعی اختصاص دهیم. اما در این جا مایل هستیم مختصراً بر سر مبانی مسأله بحث کنیم.

ما بیش از یک بار به خاطر روزا لوکزامبورگ و بر علیه سوءتعبیر بی شرمانه و احمقانه استالین و بوروکراسی وی مجبور به انتقاد شدید گشته ایم؛ و به این کار نیز ادامه خواهیم داد. در انجام این کار از هیچ ملاحظه عاطفی برانگیخته نشده ایم، مگر الزامات انتقادی ماتریالیستی تاریخی. در هر حال، دفاع ما از روزا لوکزامبورگ نامشروط نیست. چه در نظر و چه در عمل، جنبه های درست آموزش های روزا لوکزامبورگ آشکار شده است. اعضای حزب کارگر سوسیالیست^۲ و عناصر

^۱ - این مقاله در ۲۴ ژوئن ۱۹۳۵ توسط تروتسکی نوشته شد، و در شماره اوت ۱۹۳۵

"بین الملل جدید" به چاپ رسید.

^۲ - حزب کارگر سوسیالیست (SAP) یک گروه آلمانی ساتریست، که از اتحاد سوسیال دمکرات های چپ و کمونیست های راست سابق در سال ۱۹۳۱ تشکیل شده و برخی از رهبران آن مختصراً از دفاع تروتسکی از یک انترناسیونال جدید در سال ۱۹۳۳ پشتیبانی کردند. به تدریج اکثر اعضای آن به سوسیال دمکراسی باز گشتند.

روزا کوکزامبورگ و بین الملل چهارم

خویشاوندشان (برای مثال رجوع کنید به "فرهنگ پرولتری"، آبکی ذهنی، "اسپارتاکوس" فرانسوی، نشریه دانشجویان سوسیالیست منتشره در بلژیک، و هم چنین کراراً در "آکسیون سوسیالیست" بلژیکی و غیره) تنها از جنبه های ضعیف و نقایصی که در روزا ابدأ قطعی نبودند، استفاده می برند، آنها این نقایص را به منتهای درجه عمومیت داده و با مبالغه بر آن ها سیستمی کاملاً بی معنی می سازند. قضیه متناقض این است که استالینیست ها در چرخش اخیر خود در تئوری بدون قبول یا حتا درک آن- به جنبه های کاریکاتوری منفی لوکزامبورگیسم نزدیک می شوند، تا از سانتریست ها و سانتریست های چپ در اردوگاه سوسیال دموکراسی چیزی نگویند. جای انکار نیست که روزا لوکزامبورگ در برابر مشی محافظه کارانه و در عین حال مسلط (ظفر نمون) سوسیال دموکراسی آلمان، به ویژه پس از انقلاب ۱۹۰۵، با حرارت خودانگیختگی، آکسیون های توده ای را مطرح کرد. این مقابله از ویژگی کاملاً انقلابی و مترقی برخوردار بود. روزا خیلی پیش تر از لنین، خصوصیت بازدارنده و متحجر دستگاه حزبی و اتحادیه ها را درک کرد. و آغاز به مبارزه برعلیه آن نمود. از آن جایی که وی به تشدید تخاصمات طبقاتی باور داشت، همواره بر حتمیت و ناگزیری مقابله بنیادی توده ها برعلیه میل و برعلیه پیش روی رسمیت چپ ها تأکید داشت. در این گستره عمومی تاریخی صحت اندیشه های وی اثبات شد. از آن رو که انقلاب ۱۹۱۸ "خودانگیخته" بود. که هست، و از آن رو که به رغم تمام محافظه کاری ها و جلوگیری های سران حزبی انجام گرفت. از سوی دیگر، تمام تاریخ متعاقب آلمان به وضوح نشان داد که خودانگیختگی به تنهایی قادر به پیروزی نیست، رژیم هیتلر جدلی مهم برعلیه نسخه جهانی خودانگیختگی است.

روزا هرگز خود را تنها به تئوری صرف خودانگیختگی محدود نساخت؛ نه همانند «پارووس» که آیین قدرگرایانه اجتماعی انقلابی اش را با آیین قدرگرایانه حداکثر شورش معاوضه کرد. در مقابل «پارووس»، روزا سعی داشت تا جناح انقلابی پرولتاریا را پیشاپیش آموزش دهد، و تا جایی که امکان داشت متشکل کند. در

لهستان وی تشکیلاتی خیلی جدی و مستقل درست کرد. بیشترین چیزی که می توان گفت این است که در ارزیابی تاریخی- فلسفی او از جنبش کارگری، انتخاب تدارکاتی پیشرو- در مقایسه با آکسیون های توده ای که می بایست انتظارش را داشت- کم بهاء داده شد. در صورتی که لندن بدون تسلی از معجزات آکسیون های آینده- کارگران پیشرو را جذب کرده، و پیوسته و خستگی ناپذیر آنان را باهم در هسته ای محکم، قانونی و غیرقانونی، در تشکل های توده ای یا مخفی، با برنامه ای صریحاً تعریف شده گردهم می آورد.

تنوری خودانگیزگی روزا سلام بر علیه دستگاه متحجر رفرمیسم بود. این حقیقت که اغلب از آن بر علیه کار ایجاد دستگاه انقلابی لندن استفاده شد. تنها به شکلی مطمئناً ابتدائی خصلت عقب مانده نظرات وی را آشکار ساخت. برای خود روزا این امر بسیار اتفاقی رخ می داد. او در احساس انقلابی اش بیش از آن واقع گرا بود که عناصر تنوری خودانگیزگی را به متافیزیک کامل بسط دهد. چنان که پیشتر گفته شد، خود او در عمل در هر گامی، این تنوری را به کناری نهاد. پس از انقلاب ۱۹۱۸ با شدت مشغول تشکل پیشرو کارگری شد. علیرغم دست نوشته بسیار سست تنوریک، وی درباره انقلاب روسیه که در زندان نوشته شد و هیچ گاه توسط وی به چاپ نرسید- اقدامات بعدی روزا به ما این اجازه را می دهد که به این نتیجه قطعی برسیم که او روز به روز به مفهوم تنوریک صریح طرح شده لندن در مورد رهبریت آگاه و خودانگیزگی، نزدیک می شد. (قطعاً می بایست چنین بوده باشد که وی را از انتشار دست نوشته اش بر علیه مشی بلشویکی مانع شد؛ دست نوشته ای که بعداً آن چنان بی شرمانه مورد سوءاستفاده قرار گرفت).

دوباره به اختلاف بین آکسیون های توده ای خودانگیزخته و کار حزبی هدف مند در دوره کنونی به پردازیم. از جنگ جهانی بدین سو چه میزان نیرو و از خودگذشتگی رنجبران کلیه کشورهای پیشرفته و نیمه پیشرفته به کار رفته است! چیزی در تاریخ، قابل مقایسه با آن نمی توان یافت. تا این حد روزا کاملاً در برابر کوتاه فکران،

روزا کوکزامبورگ و بین الملل چهارم

سرجوخه های کله پوک و نادان بوروکراتیسم محافظه کار حق داشت. تنها با بر باد دادن این انرژی بی حد توده ها بود که مبنای افسردگی عظیم کارگران پیشروی موفقیت آمیز فاشیسم را موجب گشت. بدون اندک گزافه گویی می توان گفت که: وضعیت تمام جهان با بحران رهبری پرولتاریا تعیین می گردد. میدان جنبش کارگری امروز هم چنان با بقایای وسیع سازمان های ورشکسته کهنه مسدود می شود. بعد از قربانی ها و ناامیدی های بی شمار، بخش کارگران اروپایی حداقل کنار کشیده اند. درس قطعی ای را که آگاهانه یا ناآگاهانه از این تجربیات تلخ فرا گرفته این است که: اقدامات متهورانه، رهبری متهورانه را لازم دارد. در امور جاری، کارگران هم چنان به سازمان های قدیمی رأی می دهند، اما فقط رأی شان را و نه اعتماد بی حدشان را. از طرف دیگر، پس از فروپاشی رقت آور بین الملل سوم خیلی سخت تر خواهد بود که اعتمادشان را به تشکل انقلابی جدیدی جلب کنیم.

این درست جایی است که بحران رهبری پرولتاریا نهفته است. خواندن آوازی هم نوا در مورد آکسیون های توده ای تعریف نشده آتی در این موقعیت در مقابله با انتخاب هدف مند کادرهای یک بین الملل نوین- به معنی از پیش بردن کاری سراسر ارتجاعی است. این درست در جایی است که S.A.P در "فراگرد تاریخی" قرار گرفته است. البته کسی از میان گارد سابق جناح چپ S.A.P پیدا می شود که یادواره های مارکسی اش را به منظور جلوگیری از توحش خودانگیخته به خاطر آورد. این اقدامات صرفاً ادبی حفاظتی چیزی را در این حقیقت تغییر نمی دهد که شاگردان «مایلز» مؤلف پربهای قطع نامه صلح و نه کم تر از مؤلف پربهای نشریه "بولتن جوانان" - ننگین ترین مزخرفات خودانگیختگی را به پیش می برد که حتا در طیف طرفداران S.A.P بی معنی می نماید. سیاست عملی شواب (هنرورانه "طفره رفتن از صحبت در مورد آن چه هست" و سخن وری ابدی و دلداری درباره آکسیون های توده ای آینده و "مرحله تاریخی" خودانگیخته) نیز چیزی به جز بهره برداری تاکتیکی از لوکزامبورگیسمی سراسر تحریف و سانسور شده نیست. و به اندازه ای

که "جنایون چپ"، "مارکسیست ها" از انتقاد به مشی حزبی خودشان ظفره می روند؛ به همان اندازه مقالات شان بر علیه مایلز، تنها به مقصد یافتن شاهی تنوریک است. این چنین شاهی در وهله اول تنها زمانی لازم می گردد که شخصی در جنایتی عمدی شرکت داشته باشد.

البته بحران رهبری پرولتاریا را نمی توان با فرمولی مجرد برطرف نمود. این مسأله فرآیندی به غایت معمولی می باشد. نه فقط یک پروسه صرفاً "تاریخی"، یعنی، پروسه ای از پیش شرط های فعالیت آگاهانه، بلکه پروسه ای از زنجیره ناگسستی اقدامات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی در جهت ادغام و گردآوری تمام بهترین، آگاه ترین عناصر پرولتاریای جهانی زیر پرچمی بی لکه، عناصری که ارتباط شان با بخش های وسیع تر پرولتاریا می بایست رشد داده شده و عمیق تر گردد، در یک کلام: احیاء رهبری تاریخی پرولتاریا در شرایط جدید و به مراتب سخت و دشوار کنونی، هوچیان اخیر «جنبش» خودانگیختگی به همان اندازه حق دارند به روزا استناد کنند که بوروکرات های بی چاره کمینترن به لندن. اگر از فرعیات بگذریم، که تکامل جنبش بر آن ها فائق آمده است، می توانیم با رعایت کامل انصاف، کارهای مان را برای بین الملل چهارم زیر علامت "سه لام" قرار دهیم، یعنی نه تنها لندن، بلکه لوکزامبورگ و لیبکنخت.

تروتسکی

ترجمه: فریدون

منبع: نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۳۰ مهر ۱۳۷۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴